

واکاوی مفهوم تبیین و گونه‌های مختلف آن در آیه ۴۴ سوره نحل

محسن احمد آخوندی*

چکیده

تبیین کتاب، یکی از رسالت‌هایی است که قرآن کریم در آیات مختلفی آن را برای پیامبر اکرم ﷺ بر شمرده است. برخی مراد از تبیین کتاب در این آیات را تفسیر و کنار زدن پرده ابهام از چهره مفاهیم آن می‌انگارند. در این نگاه مفاهیم کتاب قرین اجمال و ابهام بوده است و دسترسی به مراد آن، جز در پرتو تفسیر سنت، میسر نیست. برخی نیز تبیین کتاب را تعبیری دیگر از ابلاغ و اعلام آشکار آیات قرآن می‌دانند. این نوشتار بر آن است که با تکیه بر معناشناسی این واژه در آیات الهی می‌توان دریافت که تبیین ملازم با وجود اجمال نیست و تلاش در راستای ابلاغ فراگیر و دقیق آیات و حفظ آن از آمیختگی با دیگر کلمات، در زمره رسالت تبیین کتاب، ارزیابی می‌گردد، اما تبیین در ابلاغ واژگان خلاصه نمی‌گردد و شامل مواردی همچون تقریر و تأکید آموزه‌های قرآن به بیان‌های مختلف، توضیح واژگان، بیان حقایق و مصادیق و تفصیل آیات نیز می‌گردد.

واژگان کلیدی

آیه ۴۴ نحل، گونه‌های تبیین قرآن، اجمال.

طرح مسئله

تبیین کتاب، از رسالت‌های عمده سنت، از نگاه قرآن کریم است. آیه شریفه «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» (نحل / ۴۴) به روشنی رسالت تبیین کتاب را بر عهده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گذاشته است. واژه «ذکر» گرچه بر آنچه بر پیامبران پیشین نازل شده (مائده / ۹؛ یوسف / ۴۲؛ رعد / ۲۸؛ مریم / ۲؛ نور / ۷) و یا حتی بر سنت پیامبر (ر.ک: میبیدی، ۱۳۷۱: ۵ / ۳۹۸) و یا مطلق یاد خدا (فرقان / ۱۸؛ ص / ۱) اطلاق شده است، اما در آیات متعددی بر «قرآن» منطبق گردیده و تعبیر «أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ» در این آیه، اراده همین معنا را قطعی می‌سازد، چنانچه در روایتی امام صادق علیه السلام به استناد این آیه فرمود: «خدا، قرآن را ذکر نامیده است.» (حویزی، ۱۴۱۵: ۳ / ۵۷؛ بحرانی، ۱۴۱۶: ۲ / ۳۷) عنوان «مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» عنوان عامی است که شامل همه آیات الهی می‌گردد و اختصاص به برخی از آیات ندارد. گرچه برخی از مفسران، «مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» را تنها ناظر به بخشی از آیات؛ یعنی آیات متشابه و مشکل دانسته‌اند و برخی تبیین را در محدوده آیات احکام و شرایع و دلایل توحید در نظر گرفته‌اند. (ر.ک: رازی، ۱۴۲۱: ۲۰ / ۳۸؛ ابن کثیر، ۱۴۰۹: ۲ / ۵۹۲؛ طبرسی، ۱۴۱۵: ۶ / ۱۵۹؛ طوسی، ۱۴۰۹: ۶ / ۳۱۵)

به هر حال، «تبیین» آیات الهی از رسالت‌های پیامبر است. (جمعه / ۳؛ بقره / ۱۲۹ و ۱۵۱؛ آل عمران / ۱۶۴) برشمردن تعلیم در کنار تلاوت کتاب، در زمره وظایف پیامبر نشان از آن دارد که تبیین کتاب چیزی فراتر از آموزش قرائت آیات است و متعلم را در فراگیری و درک محتوای کتاب کمک می‌کند. روایاتی که سخن از ضرورت وجود «معلم» و «مبین» و به تعبیر برخی روایات «قیم» در کنار کتاب، به میان آورده است، از جهت کثرت در حد تواتر معنوی است. (حرعاملی، ۱۳۶۷: ۱۸ / ۱۵۲) این روایات، بیانگر نقش شامخ پیامبر در تعلیم و تبیین و تفسیر کتاب الهی است.

برخی با تمسک به آیه «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» (نحل / ۴۴) مدعی‌اند که پیامبر پس از ابلاغ کتاب در راستای تبیین آن، وظیفه تفسیر و توضیح و تفهیم قرآن را عهده‌دار است و این امر، وابستگی فهم قرآن را به سنت می‌رساند. (دروزه، ۱۳۸۳: ۵ / ۱۳۸؛ ذهبی، ۱۳۹۶: ۱ / ۲۵۷) برخی کل قرآن را مجمل و برخی دست‌کم بخشی از قرآن را مشکل و نامفهوم می‌انگارند، به گونه‌ای که جز با سنت قابل فهم نیست. (رازی، ۱۴۲۱: ۲۰ / ۳۱؛ قرطبی، ۱۴۲۳: ۴ / ۱۹) اما در نگاه دیگری به آیه می‌توان تبیین قرآن را ملازم با تفسیر و پرده‌برداری از اجمال آن ندانست و آن را در راستای «بلاغ مبین» معنا کرد، چنانچه در آیاتی از قرآن، یگانه رسالت پیامبر گرامی اسلام دانسته شده است. این مقاله بر آن است تا با واکاوی واژه تبیین در قرآن، درک روشن‌تری از این واژه یافته و گونه‌های مختلف تبیین کتاب از سوی سنت را بررسی نماید.

مفهوم‌شناسی

یک. تبیین در لغت

ماده «بین» گاه افاده‌کننده معنای قطع و جدایی است، چنان‌که خلیل بن احمد فراهیدی آورده است: «ابان یبین بینا و بینونة» به معنای قطع و جداشدن است. (فراهیدی، ۱۴۱۴: ۱ / ۲۰۸) در صحاح نیز آمده است: «جداسازی سر از بدن را با عبارت «ابان رأسه عن جسده» حکایت کنند و به طلاق دادنی که امکان رجوع در آن نباشد «تطليقة بائنة» گویند. به کمانی نیز که قوس شدید دارد و بسیار از وتر آن فاصله دارد «البائنة» اطلاق می‌گردد. واژه «مباینت» نیز حکایت‌گر جدایی از یکدیگر است.»

معنای دیگری که استعمال این واژه در آن شایع است، «آشکارسازی» و «اتضاح» است. جوهری آورده است: «بان الشئ بیانا فهو بین» ابان، استبان، تبین و تبیین در معنای لازم و متعدی استعمال می‌شوند. واژه بیان، گاه به معنای فصاحت در زبان می‌آید. (جوهری، ۱۴۰۷: ۴ / ۲۰۸۲) «رجل بین» به کسی گفته می‌شود که بیان روشن داشته باشد. (ابن فارس، ۱۴۱۰: ۱ / ذیل واژه بین)

به نظر می‌رسد که در این کاربرد نیز معنای فراق و جدایی مدنظر است؛ چرا که واضح و ظاهر بودن هر امری همواره با تمایز و تشخیص آن از دیگر امور همراه است. نکته قابل توجه در این تعریف، آنکه هیچ یک از اهل لغت، در این واژه شرط ندانسته است که اتضاح و ظهور به دنبال اجمال و ابهام باشد و این امری است که مایه تمیز مفهوم «تبیین» از «تفسیر» می‌گردد. تحقق مفهوم تفسیر منوط به ابهام و خفائی در مفهوم است که مفسر در مقام کشف آن است ولی تبیین چنین نیست.

دو. تبیین در قرآن

این واژه در قرآن، در صیغه‌های مختلف فراوان به کار رفته است؛ گاه در قالب فعل و گاه در صورت اسم فاعل یا اسم مفعول و یا صفت مشبیه. این واژه و مشتقات آن ۵۲۳ بار در قرآن، استفاده شده است. (محقق، ۱۳۶۴: ۳ / ۵۸۳) خدا را «الْحَقُّ الْمُبِينُ» (نور / ۲۵)، پیامبرش را «رَسُولٌ مُّبِينٌ» (زخرف / ۲۹) لوح محفوظ را «إِمَامٌ مُّبِينٌ» (یس / ۱۲) شیطان را «عَدُوٌّ مُّبِينٌ» (زخرف / ۶۲) برخی از گناهان را «آثَرُ مَبِينٌ» (احزاب / ۵۸) دروغ آشکار را «الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ» (زمر / ۱۵) و وظیفه رسولان را «الْبَلَاغُ الْمُبِينُ» (نور / ۵۴؛ عنکبوت / ۱۸) دانسته است.

مبین، فارغ از معنای تعدیه

«مبین» اگرچه اسم فاعل از فعل «ابان» از باب افعال است و این باب غالباً حکایت‌گر تعدیه است، اما ظاهراً آنچه از این واژه در کاربردهای آن مراد است معنای لازم آن است نه معنای متعدی. «مبین»

به معنای آشکار و روشن بودن است نه آشکارکننده و روشن‌گر. اهل لغت نیز تصریح کرده‌اند که «أبان» و «مبین» و «استبان» در متعدی و لازم به کار برده می‌شود. گرچه برخی تلاش کرده‌اند به گونه‌ای این واژه را در این استعمال‌ها، متعدی معنا کنند، به عنوان نمونه «حقّ مبین» را به معنای خدای آشکارکننده حقایق امور و یا «رسول مبین» را پیامبر آشکارکننده حقایق برای امت و یا «بلاغ مبین» را ابلاغی دانسته‌اند که نبوت و رسالت را آشکار سازد. (محقق / ۱۳۶۴: ۳ / ۵۸۷) اما به نظر می‌رسد این تلاش در همه موارد استعمال «مبین» به سرانجام نمی‌رسد و کاربردهایی چون «اثم مبین»، «افک مبین»، «ثعبان مبین» و یا «ضلال مبین» معنای متعدی را به آسانی بر نمی‌تابد. بدین جهت مناسب است که این وصف را در موارد یادشده در قرآن، به اعتبار ظهور و وضوح بدانیم که این امور خود از آن برخوردارند، نه به اعتبار پرتو روشنایی و ظهوری که بر غیر می‌افکنند و البته هر نوری، خود منور و روشن کننده است، اما آنچه در این اطلاق‌ها ملحوظ است، روشنایی و ظهور خود موصوف است.

تبیین در راستای بلاغ مبین

در آیاتی از قرآن کریم «بلاغ» رسالت یگانه پیامبر معرفی شده است، چنانچه فرمود: «مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ» (مائده / ۹۹) و در آیاتی آن را مقید به وصف «مبین» نموده است، آنجا که فرمود: «أَنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ» (مائده / ۹۲) اگر «الْبَلَاغُ الْمُبِينُ»، به عنوان تنها رسالت پیامبر قلمداد می‌شود، می‌تواند به اعتبار تلاش و کوشش آشکاری باشد که در جریان ابلاغ صورت می‌گیرد که پیام الهی در سطحی وسیع و فراگیر به همه امت می‌رسد و می‌تواند به اعتبار روشنی پیامی باشد که از سوی پیامبر به امت ابلاغ می‌گردد، اما سخن در این است که آیا قرآن از آن وضوح برخوردار است که پیامبر با ابلاغ و رساندن آن به امت، مرحله‌ای از وظیفه خویش مبنی بر بلاغ مبین را انجام داده باشد، یا آنکه آیات، تنها در پرتو تفسیر و بیانات پیامبر است که می‌تواند حامل پیام روشنی برای جامعه اسلامی باشد؟ یا لاقلاً بخشی از آیات الهی تنها در پرتو هدایت‌ها و روشنگری‌های پیامبر، بار معرفتی خواهد داشت و آموزه‌ای را از آن می‌توان دریافت.

قرآن کریم همان‌گونه که «بلاغ مبین» را مسئولیت یگانه پیامبر تلقی می‌کند، از کتاب الهی در آیاتی با تعبیر «بلاغ» یاد کرده است: «هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمُوا بِهِ وَلِيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهُ وَاحِدٌ وَلِيَذَّكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ» (ابراهیم / ۵۲) در این آیه شریفه، قرآن را پیامی الهی برای همه انسان‌ها می‌داند که به وسیله آن انداز صورت می‌پذیرد و آن را مایه علم و تذکر برای همه خردمندان دانسته است. در بیان مفهوم «بلاغ»، اهل لغت به گونه‌های مختلف آن را توضیح داده‌اند؛ برخی آن را به معنای تبلیغ و رساندن پیام و مقصود دانسته‌اند. (ابراهیم انیس و دیگران، ۱۳۶۷: ۷) در این معنا این واژه دارای مفهومی متعدی است، اما برخی آن را مصدر فعل لازم

به معنای رسیدن به مقصد و غایت دانسته‌اند. (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۸ / ۴۱۹؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۱۴۴) گروهی بلاغ را به معنای «بیان» و اطلاق آن را بر قرآن به مفهوم «ذو بیان» برشمرده‌اند. (طریحی، ۱۴۱۴: ۵ / ۶) برخی بلاغ را به مفهوم امری دانسته‌اند که به وسیله آن می‌توان به مقصود و مطلوب خود رسید. (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۸ / ۴۱۹) چنانچه آن را به معنای «کفایت» نیز مطرح کرده‌اند. (فراهیدی، ۱۴۱۴: ذیل واژه «بلغ») برخی مفسران، در آیه «إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغًا لِّقَوْمٍ عَابِدِينَ» (انبیاء / ۱۰۶) همین معنا را در نظر گرفته‌اند و از آیه چنین استفاده کرده‌اند که قرآن، برای رسیدن به اهداف متعالی انسان در دنیا و آخرت و یا برای شناخت مسیر حق و هدایت و اتمام حجت بر بندگان کافی است. (ر.ک: طباطبایی، ۱۴۱۹: ۱۴ / ۳۳۱؛ فضل الله، ۱۴۱۹: ۱۵ / ۲۷۷؛ طبرسی، ۱۴۱۵: ۷ / ۱۰۷؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ذیل واژه «بلغ») این واژه را در آیه به هر یک از معانی یادشده در نظر بگیریم، این معنا از آن قابل دریافت است که دست‌کم مرتبه‌ای از تبلیغ پیام الهی و ایصال مقاصد قرآن با رساندن آیات آن به مخاطب، صورت می‌گیرد.

از همه آیه‌ای که از قرآن به عنوان «نور» یا «بیان» یاد می‌کند، این مفهوم قابل استفاده است که زبان قرآن، در بیان مقاصد خویش، زبانی گویا و رسا است و آیات الهی در حد ذات خویش روشن و روشنگر است، وظیفه عمده پیامبر پس از اخذ و تلقی این آیات، رساندن آن به احاد این امت است. وحی از آن هنگام که از مبدأ متعال صادر می‌شود تا به مخاطبان آن برسد دو مرحله را طی می‌کند؛ مرحله تلقی قرآن توسط پیامبر و مرحله ابلاغ و تبلیغ آن به مردم. این آیات نشانگر آن است که آنچه پیامبر تلقی می‌کند، آیه‌ای است روشن که ظرفیت پیام‌رسانی را به‌طور کامل دارد. پیامبر وظیفه دارد آنچه را دریافت کرده بدون آمیختگی با دیگر کلمات، در سطحی گسترده به دیگران برساند: «وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ» (حاقه / ۴۴ و ۴۵) گرچه پیامبر وظیفه تعلیم کتاب و بیان تفصیل آیات الهی را عهده‌دار است، اما در تبیین آیات الهی، وظیفه دارد که آیات الهی، از آنچه آن بزرگوار در مقام تعلیم و آموزش قرآن به تفصیل آیات الهی می‌پردازد، متمایز باشد و اسباب و زمینه‌ای را فراهم سازد که قرآن بدون هیچ کاستی و فزونی به همه نسل‌های آینده برسد. در عین حال که می‌بایست از آموزش‌ها و تعالیم پیامبر، در زمینه بیان تفصیل آیات الهی بهره‌مند باشند و تشویق‌ها و ترغیب‌هایی که از سوی پیامبر جهت حفظ وحی الهی و انتقال آن به نسل‌های آینده صورت گرفت و تدابیر آن حضرت به جهت درهم نیامیختن آیات الهی با دیگر بیانات آن بزرگوار، در راستای همان بلاغ مبینی است که حضرت عهده‌دار آن بود. قرآن انعکاس دهنده دغدغه و اهتمام شدید پیامبر در دریافت و تلقی صحیح قرآن کریم است و این اهتمام، در جهت انجام رسالتی است که هر رسولی عهده‌دار آن است. «مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ» (نور / ۵۴) قید «لِلنَّاسِ» در آیه شریفه «هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ» پیام رسان این نکته است که مردم، هدف وحی و مخاطبان نهایی آن هستند و آنان می‌توانند پیام قرآن را به خوبی درک کنند.

تبیین آیات، فعل الهی

در آیات متعددی از قرآن کریم، تعبیری نظیر: «قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ» (آل عمران / ۱۱۸؛ حدید / ۱۷؛ بقره / ۱۱۸) تکرار شده و در آن از تبیین مطلق آیات از سوی خدا، سخن رفته است و گاه در آیاتی پس از بیان احکامی همچون خمر، میسر و انفاق، خدا آن را نمونه‌ای از تبیین آیات الهی قلمداد کرده است: «كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ» (بقره / ۲۱۹ و ۲۶۶) نظیر این تعبیر، پس از بیان احکام صوم (بقره / ۱۸۷)، ارث و طلاق (بقره / ۲۴۲)، تحریم ازدواج با مشرکان (بقره / ۲۲۱)، تبیین کفاره سوگند (مائده / ۸۹) و حریم خصوصی زوجین (نور / ۵۸ و ۵۹) نیز آمده است.

قرآن، آیات الهی را به وصف «مبینات» توصیف نموده است (نور / ۳۴ و ۴۶؛ طلاق / ۱۱) چنان‌که آن را «تبیان» نامیده است: «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ» (نحل / ۸۹) بدین ترتیب، مرحله‌ای از رسالت پیامبر در تبیین آیات الهی، تنها با تلاوت آیات قرآن و ابلاغ فراگیر آن به امت، انجام می‌گیرد: «قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا * رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مَبِينَاتٍ لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» (طلاق / ۱۰ و ۱۱) خدای متعال در این آیه، وظیفه تلاوت آیات بینات را از وظایف رسول برشمرده است و هدف و غایت انزال قرآن؛ یعنی خروج از ظلمات به سمت نور را در پرتو تلاوت پیامبر، دست‌یافتنی و قابل تحقق می‌داند.

«تبیین» در تقابل با «کتمان»

آیاتی از قرآن کریم، تبیین و عدم کتمان کتاب را وظیفه اهل کتاب و آن را مفاد پیمانی می‌داند که از آنان گرفته شده است: «وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ، فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ تَمَتًّا قَلِيلًا فَبُئْسَ مَا يَشْتَرُونَ» (آل عمران / ۱۸۷) روشن است که مراد از تبیین در این آیه، توضیح و تفسیر نیست، بلکه بیان آیات الهی و گستراندن آن در جامعه و عدم کتمان آن است. در این آیه، تبیین در مقابل کتمان، به کار رفته است. در آیه‌ای دیگر، آنان را به جهت کتمانشان، بر عدم پای‌بندی به پیمان خویش سرزنش می‌کند: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ * إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُّوا فَأُولَٰئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ» (بقره / ۱۵۹) در این آیه، ضمن روشن و بین دانستن آیات منزل، اقدام کسانی را که از وصول پیام الهی به دیگران ممانعت می‌نمایند، عملی در قبال «تبیین» برمی‌شمرد، از این‌رو در مقام توبه و اصلاح فسادی که نتیجه کتمانشان بوده است، تبیین آیات را در مقام جبران عمل گذشته لازم می‌شمرد. تبیین در این مقام، همان‌گونه که بسیاری از مفسران آورده‌اند نقطه مقابل کتمان و به معنای اعلام و اظهار آیات روشن الهی است که خدا، آن را برای بهره‌مندی عموم مردم نازل نموده است. (ر.ک: طبری، ۱۴۲۰: ۳ / ۲۵۹؛ ابن‌کثیر، ۱۴۰۹: ۱ / ۴۳۷)

عدم تبیین، بستر پنهان‌سازی حقیقت

نکته قابل توجه اینکه تبیین گرچه ملازم با اجمال نیست اما در مواردی کاربرد دارد که عدم تبیین موجب پنهان شدن حقیقت یا دگرگونی و تحریف در ساحت آن گردد، از این رو آیه قرآن، پیامبر را در قبال موضع اهل کتاب، عهده‌دار تبیین اموری می‌داند که از جانب آنان مخفی نگه‌داشته شده است: «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ» (مائده / ۱۵) در این آیه، کاملاً مشهود است که تبیین، چیزی جز اعلام و ابلاغ آشکار مواردی که اهل کتاب مخفی می‌کردند، نیست، چنان‌که در آیه‌ای دیگر آنچه رسول، پس از گذشت برهه‌ای وقفه در ارسال رسولان، عهده‌دار آن است؛ تبیین حقایق فراموش شده و یا باورهای تحریف گردیده و نادرست و به عبارتی ابلاغ مجدد پیام‌های اصیل الهی است: «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَى فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ أَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ» (مائده / ۱۹) پیامبر اکرم در این مورد، رسالتی جز ابلاغ آشکار پیام الهی به صاحبان ادیان گذشته و مبارزه با تحریف و باورهای نادرستی همچون فرزند یا حبیب خدا بودن آنان، یا رابطه فرزندی حضرت عیسی عليه السلام با خدا ندارد. در آیه «مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَأَنَا يَأْكُلُ مِنَ الطَّعَامِ أَنْظُرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الْآيَاتِ ثُمَّ أَنْظِرْ أَنْ يُؤْفَكُونَ» (مائده / ۷۵) آیات الهی برای بیان حقیقت و اصلاح کژروی‌ها گویا تلقی شده است.

تبیین، فراتر از ابلاغ آیات

با تأمل در آیه ۴۴ سوره نحل، می‌توان به قرآینی دست یافت که تبیین در آیه در راستای «ابلاغ مبین» است. عبارت «أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ» اگرچه گویایی آن است که تلقی وحی تنها از سوی پیامبر صورت می‌گیرد و او است که مستقیم پیام وحی را دریافت می‌کند، اما تعبیر «مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» افاده‌گر این نکته است که قرآن، برای مردم و جهت بهره‌مندی آنان نازل شده است و این امر گویایی این حقیقت است که قرآن برای درک و فهم مردم، مهیا و آماده است و پیامبر عهده‌دار ابلاغ آن است و البته ابلاغ پیام الهی همان‌گونه که ممکن است در قالب الفاظ و واژگان و حیانی صورت گیرد، ممکن است با سخنان و کلماتی از سوی پیامبر انجام پذیرد، از این رو آنچه از سنت در جهت تقریر مفاد آیات الهی رسیده است، در راستای تبیین، قابل ارزیابی است. البته سنت با ملاحظه سطوح مختلف معنایی برای آیات می‌تواند نقش موثری در تبیین لایه‌های باطنی نیز داشته باشد که بدون بیان سنت، چه‌بسا از نظرها مخفی بماند. مبین بودن آیات در سطح ظاهری آن، منافاتی با وجود لایه‌های پنهانی برای آن، ندارد.

بنابراین از تأمل و دقت در موارد کاربرد واژه تبیین و مشتقات آن در قرآن، می‌توان دریافت که تبیین در همه موارد کاربرد آن، به معنای اظهار نمودن و بیان کردن در مقابل کتمان نمودن و مخفی ساختن است و هیچ‌گاه مستلزم وجود کلام یا مطلبی مبهم یا مجمل نیست تا تبیین در پرتو پرده‌برداری از اجمال آن، معنای خویش را باز یابد.

گونه‌های مختلف تبیین

تبیین آیات الهی، به‌گونه‌های مختلفی قابل تصویر است. اکنون به عمده‌ترین وجوه آنکه در سنت تجلی یافته است، می‌پردازیم:

یک. ابلاغ دقیق و فراگیر آیات

آنچه پیامبر به‌عنوان شأن نبوت دارا است، مقام تلقی آیات و علم و آگاهی به حقایق آن است، اما آنچه به‌عنوان رسالت، عهده‌دار آن است، ابلاغ آیات و انذار امت به آن است که «مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ». قرآن گذشته از آنکه پیام الهی است که از رهگذر وحی بر پیامبر فرود آمده است و پیامبر عهده‌دار ابلاغ آن است، ویژگی اعجاز آن، آن را در جایگاه سندی جاوید و ماندگار بر اثبات رسالت پیامبر قرار داده است و این امر، اهمیت و سنگینی مسئولیت پیامبر را در ابلاغ این حجت الهی دوچندان می‌سازد. این کلام باید پیراسته از آمیزش با دیگر کلمات پیامبر به‌عنوان کلامی آسمانی بی‌هیچ کم و فزونی به همه امت برسد و همگان دریابند که گفتاری چنین نغز و شیرین و محکم و متقن، نمی‌تواند خاستگاهی بشری و زمینی داشته باشد و بدین ترتیب حجت بر همگان تمام گردد و رسالت تبیین به کمال صورت پذیرد.

ابلاغ قرآن، چنان انجام گرفت که دشمنان و معارضان، این کتاب الهی را کاملاً می‌شناختند. قرآن، ضمن اشاره به تمایز شاخصه‌های بیانی آن با دیگر کلمات پیامبر، آن را نشانه‌ای از الهی بودن این کلام می‌داند: «قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُمْ عَلَيْهِمْ وَلَا أَذْرَبُكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمَرًا مِنْ قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ». (یونس / ۱۶)

دو. تقریر و تاکید آموزه‌های قرآن

جایگاه عظیم سنت در تقریر و تاکید آموزه‌های قرآن، مورد وفاق همگان است. بسیاری از روایات، گرچه به‌طور خاص، ناظر به آیه یا آیاتی از قرآن کریم نیست، اما به‌گونه‌ای است که در نهایت در پرتو آن، جهتی از جهات معنایی قرآن، تثبیت می‌گردد و به تقریر مفاد آیات قرآن می‌انجامد. تقریر و تاکید آموزه‌های قرآن در همه عرصه‌های معرفتی اعم از عقاید، احکام و اخلاق، در سنت، متجلی است. کتاب توحید صدوق و اصول کافی کلینی، انعکاس دهنده بسیاری از این روایات است. امام صادق علیه السلام در پاسخ شخصی که از امام راهی برای شناخت خدا درخواست کرده بود، وی را به احساسات دریافت‌های باطنی وی به‌هنگام رویارویی با نشانه‌های مرگ پس از شکسته شدن کشتی و یأس از اسباب نجات احاله می‌دهد و تعلق قلبی او را به وجود قادری که می‌تواند او را از ورطه هلاکت نجات بخشد، نشان از معرفت درونی انسان به ذات الهی تفسیر می‌کند. (ر.ک: صدوق، ۱۳۹۸: ۲۳۱) این روایت تبیینی از این آیه کریمه است که می‌فرماید:

وَإِذَا عَشِيَهِمْ مَوْجُ كَالظُّلَلِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ
وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كَلٌّ خِتَارٍ كَفُورٍ. (لقمان / ۳۲)

روایات اخلاقی بسیاری که در مجامع حدیثی جمع آمده، ناظر به اصول اخلاقی ترسیم شده از سوی کتاب الهی است. قرآن مؤمنان را به معرفت نفس و پرداختن به آن فرامی‌خواند و آنان را چنین ندا می‌دهد که «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ؛ (مائده / ۱۰۵) ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به خودتان بپردازید هرگاه شما هدایت یافتید، آن کس که گمراه شده است به شما زیان نمی‌رساند.» همان‌گونه که فراموشی خدا را ملازم با خودفراموشی دانسته است:

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ. (حشر / ۱۹)

همانند کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند و او نیز آنان را دچار خودفراموشی کرده، آنان همان فاسقانند.

در همین راستا روایات فراوانی، بر اهمیت معرفت نفس تاکید می‌ورزد، چنان که امام علی علیه السلام می‌فرماید: «معرفة النفس انفع المعارف» (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰: ۷۱۲) و در کلام دیگری معرفت نفس، ملازم با معرفت ربّ شمرده می‌شود: «من عرف نفسه فقد عرف ربه» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۲ / ۳۲)

سه. تبیین یا ایضاح معانی واژگان

گرچه قرآن به زبان عربی مبین است، اما این سخن به این معنا نیست که واژگان از وضوح و روشنایی یکسانی برخوردار باشند و همگان با همه اختلاف و تفاوتی که در آشنایی با زبان عرب و ویژگی‌های واژگان و ساختارهای کلامی آن دارند، یکسان از آن دریافت کنند و از این جهت است که در مواردی گزارش شده است که کسانی در مواجهه با قرآن، از برخی واژه‌ها و تعبیر قرآنی احساس غرابت کرده‌اند و برخی آن را چنین توجیه نموده‌اند که قرآن از لغات قبائل متعدد عربی بهره جسته است که گاه برای برخی ناآشنا بوده است (عبدالجلیل، بی‌تا: ۱۴ و ۱۰۸) و برخی آن را ناشی از عدم احاطه به واژگان عربی به جهت وسعت دامنه آن و برخی آن را به جهت تعریب بعضی واژگان دانسته‌اند. (ر.ک: غزالی، ۱۴۱۷: ۱ / ۶۸؛ طبری، ۱۴۲۰: ۱ / ۳۲)

نکات دیگری نیز می‌تواند در غموض واژگان و دریافت مفاهیم کلام قرآن، موثر باشد. گذشت زمان، ممکن است موجب تحوّل در معانی اولیه واژگان شده و معانی جدیدی به آن ببخشد. در کنار تحوّل و دگرگونی طبیعی معانی واژگان، که در هر زبانی قابل مشاهده است، گاه واژگان به جهت ورودشان در حوزه‌های علم خاص یا فنّ ویژه‌ای، از معانی خاصی برخوردار می‌شوند که آن معانی را «معانی اصطلاحی» نسبت به آن علم یا فنّ گویند. این موضوع، در حوزه مفاهیم دینی نیز قابل مشاهده است، چه بسا شارع، معانی

جدیدی را برای واژگانی در نظر گرفته و در اثر کثرت کاربرد آن در لسان شارع در معانی شرعی، رابطه الفاظ با معانی نخستین، زایل و الفاظ در معانی جدید حقیقت ثانویه گردند، بنابراین، یک واژه در کنار حقیقت لغوی، می‌تواند از حقیقت عرفی و شرعی نیز برخوردار باشد؛ واژگانی چون صلاة، صوم و حج، در معنایی غیر از معنای نخستین خود، در لسان شارع استعمال می‌گردند. وجود واژگانی که در فرهنگ قرآنی، محتوای ویژه‌ای یافته‌اند، می‌تواند راز پرس‌وجوی برخی از مخاطبان قرآن از معنای دقیق برخی واژگان قرآنی مانند «فاطر» باشد. (ر.ک: عبدالجلیل، بی تا: ۳۶۵؛ طبری، ۱۴۲۰: ۵ / ۱۵۸)

احمد بن فارس می‌نویسد:

عرب جاهلی، لغات، آداب، مناسک و قربانی‌های خویش را داشت، وقتی خدا اسلام را فرستاد، اوضاع دگرگون شد، باورهای نادرست منسوخ شد و الفاظی از معانی خود به معانی تازه نقل شدند و واژگانی چون مؤمن، مسلم، کافر و منافق پدیدار گردیدند و برای واژگانی دیگر چون صلاه، سجود، صیام، حج، زکات و جز اینها نیز شروط و خصوصیات جدید نهاده شد. (ابن فارس، ۱۴۱۰: ۱ / ۴۴)

به گفته یکی دیگر از نویسندگان معاصر، با آمدن قرآن، برخی اصطلاحات عصر جاهلی، چون جنّت، فردوس، جنّ، ملائکه، حج و عمره و ... در قرآن برجای ماند، اما دلالتشان دگرگون شد. گاه مفاهیم عام برای افاده معانی خاص، اختصاص یافت، مانند شریعت، رسول، صلاه و صیام و گاه دامنه برخی اصطلاحات رایج سابق توسعه یافت، نظیر کفر، فسق، نفاق و ... قرآن در پرتو سیاق خود دلالت‌هایی را به پاره‌ای کلمات بخشید که پیش از آن وجود نداشت، چنان که قرآن میان فلاح و فوز، اجر و ثواب، عذاب و عقاب، ریح و رباح، غیث و مطر، نعمت و نعیم و ... تمایز قائل شد و هر یک را در جایگاه معینی به کار بست، مطر را در عقاب‌های دنیوی و موضع عذاب و غیث را در خیر و برکت به کار برد. به دلیل همین خصوصیات است که مسئله مترادف در واژگان قرآن از سوی برخی منتفی شده است؛ زیرا هر واژه در جایگاه خود معنای مخصوص خود را دارد. (عوده، ۱۴۰۵: ۲۲)

توجه به اینکه قرآن، زبان و سخن خدا و جلوه‌گاه و انعکاس‌دهنده فرهنگ و باوری فراتر از حدّ اندیشه‌ها و باورهای مردمان عادی است، سبب می‌گردد که برای بسیاری از واژگان آن، مفاهیمی فراتر از معانی طبیعی و مأنوس اذهان عرف جستجو کنیم و خود را از قید معانی محدود و طبیعی برهانیم.

از نگاه برخی این استعمال، مجازی اما حق و صحیح است. مسئله حقیقت و مجاز در اصطلاح علوم ادب عربی، امری بیگانه از حق و باطل و صدق و کذب است. این نکته در میان برخی اهل معرفت و عرفان قابل دریافت است. (ر.ک: ابن عربی، ۱۳۹۰: ۱ / ۱۴ - ۱) و برخی با تاکید بر وجود روح معنا در همه کاربردها و استعمال‌های لفظ، کاربرد استعاره و مجازی این واژگان را انکار و استعمالش آنها را در معانی قرآنی به نحو

حقیقت انگاشته‌اند. مفسرانی بزرگ از اهل معرفت و عرفان دینی مانند صدرالمتألهین شیرازی، (ر.ک: شیرازی، ۱۳۶۶: ۴ / ۱۵۰) فیض کاشانی، (ر.ک: فیض کاشانی، ۱۴۰۲: مقدمه) علامه طباطبایی، (ر.ک: طباطبایی، ۱۴۱۹: ۱ / ۹) و امام خمینی (امام خمینی، ۱۳۷۰: ۲۴۸) بر این باورند.

یکی از اندیشمندان معاصر، این نظریه را چنین تقریر کرده است: چون الفاظ برای ارواح معانی وضع شده است، نه برای قالب آنها، خصوصیات‌های مصداق، سهمی در محدوده مفاهیم ندارد و معنای جامع می‌تواند مصادیق گوناگون طبیعی، مثالی و عقلی داشته باشد. (جوادی آملی، ۱۳۸۵: ۳ / ۲۲۸) در این تحلیل، خصوصیت‌ها و چگونگی مصداق‌های گوناگون معنا، تاثیر و دخالتی در حقیقت معنا ندارد و با تأمل و دقت در استعمال‌های اهل لغت، حقیقت معنا قابل دستیابی است. سنت معصومان و پیشوایان دینی که از همگان به فرهنگ قرآنی آشناتر و به حقایق آیات آگاه‌ترند، می‌تواند راهی مطمئن جهت دستیابی به فرهنگ قرآن به‌شمار آید و مسیر طولانی را برای پویندگان مقصد بزرگ، کوتاه سازد، چنانچه آنان، نقش موثری در رسیدن به حقیقت معنای واژگان و پیراستن آن از قیودات خارج از معنا که زاییده اذهان محدود و کوتاه نوع انسان‌ها است، دارند. محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام در مورد مفهوم «ید» در آیه شریفه «يَا ابْلِيْسُ مَا مَنَعَكَ اَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ» (ص / ۷۵) سؤال کرد. امام در پاسخ فرمود: «ید» در کلام عرب، در معنای قوّت و نعمت استعمال شده است، چنانچه در قرآن می‌فرماید: «وَاذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْاٰیٰتِ» (ص / ۱۷) و نیز می‌فرماید: «وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِاَيْدٍ» (ذاریات / ۴۷) همان گونه که در آیه «وَاَيَّدَهُمْ بِرُوْحٍ مِّنْهُ» (مجادله / ۲۲) «اَيَّدَهُمْ» به معنای نیرو و قوّت بخشیدن آمده است و وقتی گفته می‌شود «فَلانِ عِنْدِي يَدٌ بِيضَاءٌ» ید به معنای نعمت است. (صدوق، ۱۳۷۹: ۱۶)

در روایتی دیگر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که حضرت در تبیین مفهوم «صدود» در آیه «اِذَا قَوْمٌ كَفَرُوا مِنْهُ يَصِدُّوْنَ» (زخرف / ۵۷) فرمود: «الصدود في العربية الضحك؛ (صدوق، ۱۳۷۹: ۲۲۰)؛ صدود در زبان عربی به معنای خنده است».

در روایتی امام باقر علیه السلام در توضیح واژه «صمد» فرمود: «السيد المصمود اليه في القليل والكثير؛ (صدوق، ۱۳۹۸: ۹۴) صمد، بزرگ و سروری است که مردم در همه کارهای خرد و کلان خویش آهنگ او می‌کنند». در حدیثی از امام صادق علیه السلام معنای «متوسمین» را در آیه «اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لٰآيٰتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِيْنَ» (حجر / ۷۶) تیزهوشان و نازک بینان دانسته‌اند. (ر.ک: آلوسی، ۱۴۱۵: ۱۴ / ۷۴؛ سیوطی، ۱۴۰۳: ۵ / ۹۰)

گاه تعیین معنای لغوی با تکیه بر قرآینی صورت می‌گیرد که توجه به آن قراین، معنای مورد نظر را روشن می‌سازد. سیاق آیه و یا توجه به موارد دیگر کاربرد واژه در قرآن، از زمره این قراین است.

تبیین حقیقت

این نکته را نباید از نظر دور داشت که خاستگاه ادعای ابهام معنا و غربت مفاهیم برخی واژگان، عدم تأمل و

دقت کافی در تفاوت میان مفهوم و مصداق و یا مفهوم و حقیقت است. اگر واژه «انزال» در مورد وحی، در قرآن به کار برده می‌شود؛ تفاوت کیفیت آن با مواردی چون باران و دیگر مصادیق معهود نزد عرف، به معنای استعمال آن در معنایی جدید نیست. واژه «انزال» از جهت مفهوم در هر دو مورد، به یک معنا است، اگرچه حقیقت انزال، در این مورد کاملاً متفاوت از حقیقت انزال در مورد باران باشد، از این جهت است که می‌توان بسیاری از روایاتی که در سنت پیرامون برخی واژگان آمده است، ناظر به تبیین حقیقت دانست نه بیان مفهوم؛ چرا که در بسیاری از این موارد، اجمالی از جهت مفهوم وجود ندارد. شهید صدر، به درستی تمایز میان تفسیر لفظ و تفسیر حقیقت را مورد توجه قرار داده است.

بسیاری از موضوعات مورد اشاره قرآن، از موضوعاتی است که درک حقیقت آن، به جهت دور بودن از حس و زندگی عادی انسان بر ذهن بشر سنگینی می‌کند؛ اگرچه مفاهیمی روشن دارند. واژگانی چون لوح، قلم، عرش، شیطان و ملک از این قبیل‌اند. همه آیاتی که به این موضوعات می‌پردازند از جهت لغوی و تفسیر لفظی، دارای مفاهیمی روشن هستند و آنچه دشوار می‌نماید، تفسیر حقیقت معنای چنین موضوعاتی است که در ارتباط با عوالمی برتر از حس هستند. (ر.ک: حکیم، ۱۴۱۷: ۲۱۹)

گاه عناوینی کلی در آیات، نظر به مصداق یا مصادیقی خاص دارند. واژه «اولی الامر» از زمره این واژگان است. از این عنوان کلی، به یقین، همه کسانی که امر سرپرستی دین و دنیای مردم را به هر طریقی، عهده‌دار شوند، اراده نشده است. روایاتی که مراد از اولی الامر را امامان معصوم، معرفی می‌کنند، در مقام بیان حقیقت مراد، از این واژه هستند، چنان‌که روایاتی که در تبیین مصداق مورد نظر در آیات ولایت، (مائده / ۵۵) آیه مباحله (آل عمران / ۶۱) و آیه تطهیر (احزاب / ۳۳) آمده است، همین جایگاه را دارند. این آیات از آغاز، نظر به مصادیق خاص و معین دارند. شهید صدر در این زمینه آورده است:

گاه آیه به‌گونه‌ای است که از جهت لغت، در حد آگاهی‌های شخصی است، اما با این وجود، دریافت کامل معنا، نیاز به بحث و سؤال از تعیین مصداقی دارد که مفهوم لفظ، در آن تجسد می‌یابد. همه صحابه، در مواجهه با آیات «وَالْفَجْرِ * وَلَيَالٍ عَشْرٍ» (فجر / ۲ - ۱) مفهوم کلمه «لیال» و «عشر» را در می‌یابند، اما با این وجود برای درک حقیقت لیال عشر باید از سنت مدد جست، چنانچه دریافت حقیقت مراد در آیاتی مثل «وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا» (عادیات / ۱) و یا «وَالذَّارِيَاتِ ذُرْوًا» (ذاریات / ۱) تنها در پرتو معرفت به لغت میسر نیست. (حکیم، ۱۴۱۷: ۲۵۱)

بیان مصداق

در بسیاری از روایات تفسیری، آیات قرآن بر مصادیقی انطباق یافته است. معرفی مصداق، امری بیگانه از ارائه

مفهوم است. تبیین مصداق بارز برای یک آیه و حتی بیان مورد نزول آیه به معنای تبیین مفهوم آیه نیست، چنانچه مشهور نظر علمای تفسیر در بحث اسباب نزول آن است که «العبرة بعموم اللفظ لا بخصوص السبب» (زرکشی، ۱۳۹۱: ۱ / ۳۳؛ زرقانی، ۱۴۱۹: ۱ / ۱۱۸) اگر لفظ قرآن از عمومیت و اطلاق برخوردار باشد، نزول آیه در مورد و مصداقی خاص، سبب انحصار مفاد آیه در آن مورد نمی‌گردد، اما در عین حال باید توجه داشت که پیوند و ارتباط بین مصداق و مفهوم ما را به سوی مفهومی رهنمون می‌شود که قابلیت انطباق آن بر مصداق وجود داشته باشد و از این طریق، می‌توان به مفهوم آیه نزدیک گشت. در تفسیر البرهان آمده است:

شیبانی در کتاب «سهج البیان» درباره این آیه که: «مال طیب» را با «مال خبیث» عوض نکنید، از ابن عباس نقل کرده است که اموال حلالتان را با اموال حرام آنان، به خاطر فزونی و نیکوشدن عوض نکنید. این سخن، از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت شده است. (بحرانی، ۱۴۱۶: ۲ / ۱۵)

بدیهی است که مفهوم خبیث و طیب، حرام و حلال نیست و مال حلال از مصادیق مال طیب و مال حرام از مصادیق مال خبیث، به‌شمار می‌رود، اما بیان این مصادیق می‌تواند ما را به آنچه از دو واژه خبیث و طیب قصد شده است، نزدیک‌تر سازد.

در روایتی دیگر از امام صادق علیه السلام، از آیه شریفه «فَإِنْ أَنْتُمْ مِنْهُمْ رُشِدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ» (نساء / ۶) سؤال می‌شود، امام می‌فرماید: «ایناس الرشد حفظ المال؛ (بحرانی، ۱۴۱۶: ۲ / ۱۴) دریافت نشانه رشد، همان حفظ مال است.» معلوم است که مفهوم «ایناس رشد» حفظ مال نیست، بلکه حفظ مال از نشانه‌های تحقق مفهوم رشد، در شخص است اما از این طریق می‌توان به مراد از «رشد» در آیه نزدیک شد.

در برخی از روایات، آیات بر مصادیقی غیر از موارد نزول، منطبق گردیده است و گاه معصومان به هنگام مواجهه با حوادث و یا اشخاص مختلف، به تلاوت آیاتی پرداخته‌اند و مفاد آیات را بر این موارد قابل انطباق دانسته‌اند.

مفسران معاصر، به‌ویژه علامه طباطبایی، عنوان جری و تطبیق بر این دسته روایات نهاده‌اند. تطبیق آیات بر مصادیق نوظهور با بهره‌گیری از جاودانگی قرآن و «جری» پیام‌های الهی در تمامی اعصار و حجیت آن بر همگان میسر است. برخی روایات تنها با توجه به خاستگاه تطبیقی آن و با تکیه بر این قاعده محمل صحیح یافته، امکان پذیرش آنها فراهم می‌گردد. به‌خصوص که در مواردی این انطباق به لحاظ مفهوم باطنی آیه، صورت گرفته است.

در مورد آیه «وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ وَزِنُوا بِالْقِسْطِ» (اسراء / ۳۵) از امام کاظم علیه السلام حکایت شده است که مقصود از «ترازوی مستقیم» امام علیه السلام است. (طبرسی، ۱۴۱۵: ۷ / ۴۵) همچنین در مورد واژه «میزان» در

آیاتی مثل آیه ۹ سوره الرحمن و یا آیه ۴۷ سوره انبیاء، از اهل بیت مکرر نقل شده است که مقصود، امام عادل است. اگر موضوع له واژگان «قسطاس» و «میزان» را ترازوهای معهود و مادی بدانیم، کاربرد آن در مورد امام معصوم، تنها با الغای خصوصیت و با توجه به معنای باطنی آیه، میسر است.

در تفسیر آیاتی از سوره طه که خطاب به بنی اسرائیل می‌فرماید: «يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ قَدْ أَنْجَيْنَاكُم مِّنْ عَذَابِكُمْ... وَإِنِّي لَعَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى» (طه / ۸۲ - ۸۰) روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: مراد از «ثُمَّ اهْتَدَى» هدایت به ولایت اهل بیت است. (طبرسی، ۱۴۱۵: ۷ / ۴۵) این روایت را نمی‌توان روایتی تفسیری تلقی نمود؛ زیرا مستلزم آن است که خدای متعال، ولایت اهل بیت را بر قوم بنی اسرائیل عرضه کرده و آن را بر آنان لازم کرده باشد و از این جهت است که آلوسی این روایت را نپذیرفته و مفاد آن را ناسازگار با دیگر اخبار صحیح، دانسته است (آلوسی، ۱۴۱۵: ۱۶ / ۲۴۱) اما اگر روایت را در جایگاه روایتی تطبیقی قرار دهیم، می‌تواند بیانگر این حقیقت باشد که مفاد آیه همان گونه که درباره قوم بنی اسرائیل جاری است و هدایت‌یافتگی را در پرتو حجت عصر خویش، بر آنان لازم می‌شورد؛ درباره آحاد جامعه اسلامی نیز جریان دارد و حرکت در پرتو هدایت امامان معصوم را بر آنان تثبیت می‌کند.

تفصیل آیات

نقش سنت در تبیین به مثابه تفصیل آیات الهی چنان که سباعی گفته است، مورد اتفاق و اجماع صاحب نظران است. (سباعی، ۱۴۰۵: ۱۵۸) قرآن در آیاتی سخن از آموزش کتاب و حکمت رانده است. (جمعه / ۲؛ بقره / ۱۲۹ و ۱۵۱؛ آل عمران / ۱۶۴) و گروه دیگری از آیات، ضرورت اطاعت از اوامر پیامبر و اولوالاامر را گوشزد می‌نماید. (ر.ک: حشر / ۷؛ نساء / ۵۹ و ۶۵ و ۸۰؛ نجم / ۲۰۳) روایات فراوانی نیز وجود دارد که نیاز قرآن را به معلم و مبین و به تعبیری «قیم» بازگو می‌کند. از آنجا که این روایات از نظر کثرت، در حد تواتر معنوی هستند، مجالی برای خدشه در سند آنها وجود ندارد. (حرعاملی، ۱۳۶۷: ۱۸ / ۱۲۹) تعبیر «معلم» نسبت به اهل بیت نشان‌دهنده احاطه علمی آنان به همه زوایا و ابعاد علمی قرآن است به گونه‌ای که هیچ ناحیه‌ای از قرآن، بر آنان مخفی نمی‌ماند. از آنجا که مراد تفصیلی از آیات تنها در پرتو سخنان آنان، قابل دریافت است و سخن آنان در این زمینه فصل الخطاب است، «قیم» بر قرآن خوانده شده‌اند. (مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۷ / ۳۲؛ صدوق، ۱۳۷۹: ۱۹۲)

مراد از تفصیل آیات الهی، بیان معارف و آموزه‌هایی است که قرآن تنها به نحو کلی و اجمالی، بدان اشارتی داشته و نسبت به خصوصیات و جزئیات آن در مقام بیان نبوده است. باید توجه داشت که اجمال، گاه در جایی به کار برده می‌شود که کلامی در ارائه مقاصد خویش ناتوان باشد و گاه این واژه، بیان‌گر این نکته است که متکلم، مقصدی و رای اشاره به امری کلی ندارد و نمی‌توان انتظار دریافت خصوصیات و جزئیات را از

کلام او داشت. اجمال در معنای نخست با ابهام و گنگی همراه است و در قبال مبین قرار دارد و در کتاب‌های اصولی نیز با همین عنوان مورد مطالعه قرار گرفته است: (ر.ک: آخوند خراسانی، ۱۴۲۷: ۱ / ۲۵۴؛ مشکینی، ۱۴۱۳: ۲۳۲؛ جصاص، ۱۴۱۴: ۱ / ۱۴) اما اجمال در معنای دیگر، در قبال تفصیل است؛ در این معنا، آنچه لفظ بر آن دلالت دارد، امری روشن است، اما از آنجا که کلی است، دریافت خصوصیات و ویژگی‌های آن نیازمند تفصیل است، شیخ طوسی ضمن بیان دو قسم مجمل، قسمی از آن را در برابر مفصل قرار می‌دهد که در آن به صورت کلی، امری مورد توجه قرار می‌گیرد و مراد تفصیلی از آن، قابل استفاده نیست. نظیر آیه «خذ من اموالهم صدقة» که در آن جزئیات احکام زکات تبیین نشده است. (طوسی، ۱۳۷۶: ۲ / ۱۵۸)

آنچه از تفصیل آیات الهی مدنظر است بیان ناگفته‌های قرآن است که قرآن، خود در مقام تبیین آن نبوده است. می‌دانیم قرآن باب گفتگو را در حوزه‌های مختلفی اعم از معارف نظری و یا عملی گشوده است و مطالبی را به صورت سربسته و اجمالی بیان نموده است. گرچه در این آیات، آنچه خدای متعال درصدد بیان آن برای عموم افراد بوده، آشکار و قابل فهم است، اما شناخت تفصیلی و مراد الهی از آیات بدون استمداد از روایات ممکن نیست.

در روایات بر اصل بسنده کردن قرآن به کلیات احکام و واگذار کردن جزئیات آن به سنت تصریح شده است. امام صادق علیه السلام در پاسخ کسی که پرسیده بود چرا نام علی علیه السلام در قرآن نیامده است؟ فرمود: خدا نماز را در قرآن واجب نمود، اما تفصیل رکعات آن را به سنت واگذار کرد و در قرآن از وجوب زکات سخن به میان آورد، اما نصاب موارد آن را به سنت حواله کرد. (کلینی، ۱۳۶۵: ۱ / ۲۸۶) اجماع مسلمانان و سیره عملی آنان، بر عمل به سنت است و عموم مسلمانان آن را از منابع چهارگانه فقه، دانسته‌اند و حتی ابن‌حزم ادعا کرده است که اگر کسی بگوید ما جز به آنچه در قرآن آمده است عمل نمی‌کنیم به اجماع امت، کافر و مشرک است و خون و مال او حلال و هدر است. (قرطبی، ۱۴۲۰: ۱ / ۳۹)

نتیجه

قرآن با زبانی رسا و گویا، مهم‌ترین و بنیادی‌ترین پایه آموزه‌ها و معارف دینی هر مسلمانی است. کتابی که به استناد دعوت قرآن به تدبّر و تفکر در آیات آن، امکان بهره‌مندی‌های فراتر از مدالیل و مفاهیم ظاهری الفاظ آن برای افراد بشر به فراخور درک و دانش آنان، فراهم است، اما نقشی که سنت در راستای تبیین کتاب ایفا می‌کند، به گونه‌های مختلف جلوه‌گر می‌گردد.

گاه سنت، در کنار ابلاغ فراگیر آیات و حفظ آن از آمیختگی با دیگر کلمات، تصویری روشن از آیات الهی ارائه می‌دهد و صدای قرآن را با بیان‌ها و در تعابیر مختلف، به همه مخاطبان قرآن می‌رساند و پیام قرآن را به نحو کامل ابلاغ می‌نماید. آنچه در این راستا صورت می‌پذیرد، از مصادیق روشن تبیین کتاب از نگاه قرآن کریم است.

اما ممکن است سطوح مختلف مخاطبان قرآن در فهم و تفاوت در برخورداری از دانش‌های ضروری برای فهم قرآن و خلأها و کمبودهای موجود در افراد، مانع از دریافت پیام قرآن گردد و دریافت مفاهیم قرآن را برای برخی افراد با مشکل مواجه سازد؛ سنت می‌تواند با تبیین برخی واژگان قرآنی و یا توضیح مفاد آیات و یا ارائه برخی تطبیقات و نمونه‌های عینی برای آیات الهی، زمینه‌های دریافت روشن‌تر و عمیق‌تر از آیات را فراهم نماید و شکاف‌ها و رخنه‌های موجود برای فهم قرآن را از بین ببرد. بیان حقایق قرآنی در کنار مفاهیم آن و تفصیل آموزه‌های آن، از دیگر وجوهی است که سنت، در مقام روشنگری و تبیین مفاد آیات الهی، عهده‌دار آن است.

سنت، در جایگاه تبیین کتاب، هیچ تصرفی در دامنه معنایی آیات الهی انجام نمی‌دهد، اما گاه ممکن است تاثیرگذاری سنت، فراتر از تبیین کتاب، همراه با ایجاد دگرگونی و تغییر در مفاد آیات الهی باشد. سنت در این مقام، یا دامنه معنایی کتاب را محدود می‌سازد و آن را مختص به گستره‌ای خاص می‌گرداند و به اصطلاح به تخصیص کتاب می‌پردازد و یا دامنه معنایی کتاب را توسعه می‌بخشد و عهده‌دار تعمیم مفاد آیات می‌گردد.

منابع و مأخذ

- قرآن کریم.
- نهج البلاغه، گردآوری، سید رضی، تصحیح صبحی صالح، تهران، دار الاسوه.
- آخوند خراسانی، محمد کاظم، ۱۴۲۷ ق، کفایه الاصول، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- آلوسی، شهاب‌الدین محمود، ۱۴۱۵ ق، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- ابن عربی، محیی‌الدین محمد بن علی، ۱۳۹۰، رحمة من الرحمن، تهران، فهرست.
- ابن فارس، احمد، ۱۴۱۰ ق، معجم مقاییس اللغة، بیروت، دار الجبل.
- ابن کثیر دمشقی، اسماعیل، ۱۴۰۹ ق، تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دار المعرفة.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۱۴ ق، لسان العرب، بیروت، دار الفکر.
- امام خمینی، سید روح الله، ۱۳۷۰، آداب الصلاة، تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- امین، احمد، ۱۹۷۵ م، فجر الاسلام، بیروت، دار الکتب العربی.
- بحرانی، سید هاشم، ۱۴۱۶ ق، البرهان فی تفسیر القرآن، تهران، بنیاد بعثت.
- تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، ۱۴۱۰ ق، غرر الحکم و درر الکلم، قم، دار الکتب الاسلامی.
- جصاص، ابوبکر احمد بن علی، ۱۴۱۴ ق، الفصول فی الاصول، کویت، وزارت اوقاف.
- جمعی از نویسندگان، ۱۳۶۷، المعجم الوسیط، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۵، تفسیر تسنیم، قم، اسراء.

- جوهری، اسماعیل بن حماد، ۱۴۰۷ ق، *الصحاح*، بیروت، دار العلم.
- حرّعاملی، محمد بن حسن، ۱۳۶۷، *تفصیل وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه*، تهران، مکتبه اسلامیّه.
- حکیم، سید محمدباقر، ۱۴۱۷ ق، *علوم القرآن*، قم، مجمع الفکر الاسلامی.
- حویزی، عبدعلی بن جمعه، ۱۴۱۵ ق، *نور الثقلین*، قم، اسماعیلیان.
- خوبی، سید ابوالقاسم، ۱۴۰۸ ق، *مصباح الاصول*، قم، مکتبه داوری.
- دروزه، محمدعزت، ۱۳۸۳ ق، *التفسیر الحدیث*، قاهره، دار احیاء التراث العربی.
- ذهبی، محمدحسین، ۱۴۲۳ ق، *التفسیر و المفسرون*، مصر، دار الکتب الحدیثه.
- رازی، فخرالدین محمد بن عمر، ۱۴۲۱ ق، *مفاتیح الغیب*، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ ق، *المفردات فی غریب الکتاب*، بیروت، دار القلم.
- زرقانی، عبدالعظیم، ۱۴۱۹ ق، *مناهل العرفان*، بیروت، دار الکتب العربی.
- زرکشی، محمد بن عبدالله، ۱۳۹۱ ق، *البرهان فی علوم القرآن*، بیروت، دار المعرفه.
- سباعی، مصطفی، ۱۴۰۵ ق، *السنة و مکانتها فی التشریع الاسلامی*، بیروت، المکتب الاسلامی.
- سعیدی روشن، محمدباقر، ۱۳۸۸، «روش پلکانی مفهوم شناسی واژگان قرآنی»، *پژوهش‌های قرآن و حدیث*، دفتر ۱، ص ۹۴-۷۷، تهران، دانشگاه تهران.
- سیوطی، عبدالرحمن، ۱۴۰۳ ق، *الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور*، بیروت، دار الفکر.
- شیرازی، صدرالدین محمد، ۱۳۶۶، *تفسیر القرآن الکریم*، قم، بیدار.
- صدوق، محمد بن علی، ۱۳۷۹ ق، *معانی الاخبار*، تهران، مکتبه صدوق.
- _____، ۱۳۸۵ ق، *علل الشرایع*، نجف، مکتبه حیدریه.
- _____، ۱۳۹۸ ق، *التوحید*، تهران، مکتبه صدوق.
- طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۴۱۹ ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، بیروت، موسسه اعلمی.
- طبرسی، فضل بن حسن، ۱۴۱۵ ق، *مجمع البیان لعلوم القرآن*، بیروت، موسسه اعلمی.
- طبری، محمد بن جریر، ۱۴۲۰ ق، *جامع البیان فی تأویل آی القرآن*، الرسالة.
- طریحی، فخرالدین، ۱۴۱۴ ق، *مجمع البحرین*، تهران، بنیاد بعثت.
- طوسی، محمد بن حسن، ۱۳۷۶، *العدة فی الاصول*، تهران، موسسه بعثت.
- _____، ۱۴۰۹ ق، *التبیان فی تفسیر القرآن*، قم، مکتبه آیت الله مرعشی نجفی.
- عوده، خلیل عوده، ۱۴۰۵ ق، *التطور الدلالی بین لغة الشعراء الجاهلی و لغة القرآن الکریم*، اردن، مکتبه المنار.
- غزالی، ابو حامد محمد، ۱۴۱۷ ق، *المستصفی*، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- فراهیدی، خلیل بن احمد، ۱۴۱۴ ق، *ترتیب کتاب العین*، تهران، اسوه.

- فضل الله، محمدحسین، ۱۴۱۹ ق، من وحی القرآن، بیروت، دار الملائک.
- فیض کاشانی، محمدحسین، ۱۴۰۲ ق، تفسیر صافی، بیروت، موسسه اعلمی.
- قرطبی، محمد بن احمد، ۱۴۲۰ ق، الجامع لأحكام القرآن، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- کلینی رازی، محمد بن یعقوب، ۱۳۶۵، الکافی، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
- مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۳ ق، بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار علیهم السلام، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
- محقق، محمدباقر، ۱۳۶۴، دائرة الفرائد، تهران، بنیاد بعثت.
- مشکینی، علی، ۱۴۱۳ ق، اصطلاحات الاصول، قم، الهادی.
- میبدی، رشیدالدین احمد بن ابی سعد، ۱۳۷۱، کشف الاسرار و عدة الابرار، تهران، امیر کبیر.